

پیش‌خوان

زمانه و کارنامه جهان پهلوان در آینه اثری نوانتشار

برای آنکه تختی نگرید همه بخندیم!

■ **علی احمدی فراهانی**



در سالروز درگذشت

جهان پهلوان

غلامرضا تختی به

سسر می‌برسیم و این

موسم، فرصتی برای

معرفی اثر «بچه

خانی‌آباد» است.

این پژوهش توسط

زهره زارعی و مهدی

حق بین انجام شده و

مرکز اسناد انقلاب

اسلامی، به انتشار آن

اهتمام ورزیده است. تارنمای ناشر در معرفی این

کتاب، به نکته پی‌آمده انشارت برده است: «زاده

محله خانی‌آباد تهران بود، با مردم بود و برای مردم.

فرزند مادران و پدرانی بود که در رنج فقدان فرزند،

بر سیمای او بوسه محبت نثار می‌کردند و رفیق و

برادر آثانی که با دیدن سیمای او، کمبود عزیزشان را

فراموش می‌کردند. نان شب بود برای فقرا؛ از سیاست

نیز چون ورزش، پاک‌ی، صداقت، راستی و درستی را

مطالبه می‌کرد. تختی دروازه‌های سیاست را بر

ورزش گشود و دروازه‌های ورزش را بر مردم‌داری،

فتوت، جوانمردی، صداقت و مردانگی، خیلی‌ها

نمی‌فهمیدند که تختی چه کرده است با دل‌های

مردم که این چنین دوستش دارند. نمی‌دانستند

که چرا وقتی به جایی می‌رود، مردم نم‌پشت درها

منتظرش می‌شوند تا او را ببینند. وقتی با ماشین سر

چهارراه می‌رسند، افسر راهنمایی چراغ را به خاطر

او عوض می‌کند. حتی وقتی شکست می‌خورد،

مردم باز قلم‌دوشش می‌کنند و در خیابان‌های شهر

می‌گردانندش و روی تابلوها می‌نویسند. برای آنکه

تختی نگریند، همه بخندیم!... هنوز هم خیلی‌ها

نمی‌دانند. هر که بود، هر چه افتخار آفرید و هر گونه

که مرد، در قلب‌های مردم ماندگار ماند...»

«بچه خانی‌آباد» در بخشی از خود، در باب کمک



جهان پهلوان غلامرضا تختی

جهان پهلوان تختی به زلزله‌زدگان بوئین زهرا چنین آورده است: «همین روز از شهر پیروماه ۱۳۴۱، زلزله مهیبی منطقه بوئین‌زهرا واقع در استان قزوین را لرزاند. فردای آن روز، روزنامه‌ها از کشته و زخمی شدن هزاران نفر خبر دادند. اطلاعات نوشت: زلزله دیشب، چند هزار نفر را مقتول و مجروح کرد. خبرنگار اعزامی این روزنامه‌ها از محل حادثه گزارش داد. من اکنون شاهد مهیب‌ترین و فبیع‌ترین حادثه هستم! کشته‌شدگان و مجروحین انقدر زیادند که گویی اینجا بمب انداخته‌اند! همین روزنامه در شماره ۱۲ شهریور خود نوشت: در بسیاری از دهات، مجروحین هنوز در زیر آفتاب و بی‌پناه هستند و صدای ضجه از هر طرف به گوش می‌رسید. در شرایطی که اوضاع زلزله‌زدگان بسیار بد بود، گروه‌های جهادی مردمی شکل گرفتند. تا به کمک مردم بشتابند. در این میان اما یک شخصیت مردمی بیش از همه تلاش کرد، او کسی نبود جز جهان پهلوان غلامرضا تختی. وقتی خبر زلزله قزوین به تهران رسید، آقا تختی سریع چند نفر از دوستانش را جمع کرد و یک وانت تهیه کرد، تا کمک‌های مردمی را جمع‌آوری کند. خودش هم یک سینی بزرگ در دست گرفت و از سر خیابان عباس‌آباد راه افتاد. مردم به خاطر جایگاه و چهره پهلوان تختی، سیل کمک‌های نقدی و غیرنقدی خود را روانه کردند. آقا تختی قیل از این اقدام، طی اطلاعیه‌ای آمادگی خود را برای کمک به زلزله‌زده‌ها اعلام و از مردم درخواست کرده بود؛ از خواهران و برادران آسیب دیده خود به هر نحوی که امکانش‌پذیر است، مساعدت نمایند. می‌گویند در چهار راه جمهوری، وقتی جهان پهلوان مشغول جمع‌آوری کمک‌های مردمی بود، پسرزنی رهگذر چادرش را برداشت و به تختی داد و گفت: من فقط همین چادر را دارم!شک‌های پهلوان سرازیر شد و مردم هم به گریه افتادند! یکی از روزنامه‌ها نوشت: پسرزنی بعد از ۶۰سال به خاطر تختی و برای کمک به زلزله‌زدگان، کشف حجاب کرد!...»

■ **احمدرضا صدوری**

اواسط دی ماه هر سال، یادآور سفر مخفیانه ژنرال روبرت هایزر به ایران است. او در ایران، تغییر شرایط به نفع شاه و نهایتاً کمک به وقوع کودتا و کشتار را می‌جست، امری که در تحقق آن ناکام ماند. این رویداد به مثابه ده‌ها واقعه دیگر، نشان می‌دهد که آمریکا در طول تاریخچه مناسبات خود با کشورمان، هیچ‌گاه به اراده و خواست ایرانیان واقعی ننهاده و بارها به فرآیند کشتار آنان مدد رسانده است. مقال پی‌آمده با استناد به پاره‌های روایت‌ها و تحلیل‌ها، درصدد است تا ماجرای این سفر را بازخواند.

■ ■ ■

■ **در کیستی روبرت داج هایزر**

در آغاز این نوشتار، بایسته‌است که بر پیشینه روبرت داج هایزر فرستاده جیمی کارتر به ایران در دوره اوج‌گیری انقلاب اسلامی، گذری داشته باشیم. برانرژی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، درباره او تک‌نگاشته‌ای وجود دارد که می‌تواند کارنامه وی را عیان سازد:

«روبرت داج هایزر در سال ۱۹۲۴، در کلرادوی آمریکا متولد شد. وی در سال ۱۹۴۳، و پس از فارغ‌التحصیلی از دبیرستان، برای خدمت در ارتش ثبت‌نام کرد و در طول جنگ جهانی دوم، به عنوان خلبان بمب افکن تا درجه افسری ارتقا یافت. در اوایل سال ۱۹۴۶، پس از آن که دولت آمریکا تصمیم به ایجاد یک فرماندهی استراتژیک هوایی گرفت، هایزر برای کمک به ایجاد بخش بمب افکن فرماندهی استراتژیک، داوطلب شد. وی در جنگ کره و پنتنام نیز فعالانه شرکت جست و در این دوران، به فرماندهی عملیات ضربتی در مقر هدایت بمب افکن‌های خاور دور از تنش آمریکا رسید. در این بست برنامه‌ریزی برای مأموریت بمب افکن‌های استراتژیک و صدور دستور عملیات روزانه آنها، به عهده هایزر قرار داشت. او بعد از ۲۰سال خدمت در ارتش آمریکا، در سال ۱۹۷۲ بعد از به درجه سرلشکری رسید و مأمور به خدمت در پنتاگون شد. مسئولیت هایزر در این دوره، نظارت بر برنامه‌های فروش نظامی نیروی هوایی در سراسر جهان بود. در

«گرچه دولت کارتر کاملاً از بختیار حمایت کرد، اما بسیاری در وزارت امور خارجه، از جمله سفیر سویلیان، فکر نمی‌کردند او بتواند ماه ژانویه را پشت سر بگذارد! رئیس‌جمهور کارتر، برژنفسکی، وزیر ادعاع ابراون، و اوزر انرژی آل شلزینگر، مخالف این فکر بودند. به منظور اطمینان یافتن از اینکه بختیار در حقیقت جان سالم به در خواهد برد، واشینگتن تصمیم گرفت تا یک افسر

فرماندهان نظامی وقت، اجرای عملیات کورتاژ ناممکن گشت و از این رهگذر، کاری ترین ضربه به حکومت شاه وارد آمد. بدنه ارتش به مردم پیوستند و آنان نیز به‌رغم صدور اعلامیه حکومت نظامی، خیابان‌ها را ترک نکردند. به نظر می‌رسد که ژنرال امریکایی، زودتر از بقیه به عدم امکان کودتا واقف شد، چه اینکه پیش از انجام آن تهران را ترک گشت!



روبرت داج هایزر، فرستاده جیمی کارتر به ایران

فرستاده آمریکا و خواب آشفته کودتا و کشتار در ایران

پایانی بر کودتاها

با آغاز میدان داری مردم در سیاست

همین دوره، چند بار برای فروش ادوات نظامی نیروی هوایی به رژیم پهلوی، به ایران سفر کرد. در سال ۱۹۷۵ توسط رئیس‌جمهور وقت آمریکا، به درجه ژنرالی چهار ستاره منصوب شد و برای تصدی پست معاون فرماندهی کل نیروهای ارتشکا در اروپا، تحت فرماندهی ژنرال الکساندر آل-هیگ، به اشتوت‌گارت آلمان رفت. وی در این مسئولیت، اداره بیش از ۳۲۰ هزار نیروی نظامی امریکایی و نظارت بر آنها و نیز تمامی فروش‌های نظامی خارجی و برنامه‌های کمک نظامی به ۴۴ کشور را عهده‌دار بود. هایزر در جریان اوج‌گیری نهضت انقلابی مردم ایران و پس از نامیدی امریکازا نتیجه تلاش مقامات داخلی کشور، با هدف جلوگیری از پیروزی انقلاب اسلامی، در روز ۱۴ دی ماه ۱۳۵۷ به طور مخفیانه وارد ایران شد و در مدت اقامت خود، تلاش گسترده‌ای جهت دستیابی به هدف مأموریتش کرد.وی در نهایت بدون کسب موفقیت، تاگزیر در تاریخ ۳ فوریه ۱۹۷۹ (۱۴ بهمن ۵۷) از ایران خارج شد و شش سال بعد، خاطرات خود را در باره این مأموریت به رشته تحریر درآورد...»

■ **ژنرال امریکایی به ایران آمد، تا نژال‌های ایرانی فرار نکنند!**

اگر به مجموعه اسناد در باب سفر هایزر به ایران نظری بیکنیم، در خواهیم یافت که این مأموریت اهدافی متنوع و مرحله به مرحله داشته است. از جلوگیری از فرار سران ارتش از ایران، هماهنگ کردن آنان با سایر یوختیار و نهائیا طراحی کودتا به نفع شاه در صورت کارگر نیفتادن دیگر ترغفدها، در زمره این اهداف قرار دارد. دکتر مهران کمروا استاد و رئیس گروه علوم سیاسی دانشگاه نورث ریج، در این فقره معتقد است:...

«گرچه دولت کارتر کاملاً از بختیار حمایت کرد، اما بسیاری در وزارت امور خارجه، از جمله سفیر سویلیان، فکر نمی‌کردند او بتواند ماه ژانویه را پشت سر بگذارد! رئیس‌جمهور کارتر، برژنفسکی، وزیر ادعاع ابراون، و اوزر انرژی آل شلزینگر، مخالف این فکر بودند. به منظور اطمینان یافتن از اینکه بختیار در حقیقت جان سالم به در خواهد برد، واشینگتن تصمیم گرفت تا یک افسر

خارج

تاریخ ۶۰-۸۵۲۳

سفرش به ایران به دست داده است:

«وظیفه اصلی ما طبق رهنمود کارتر، جلوگیری از فرار فرماندهان بعد از رفتن شاه بود. طبق دستور، فرماندهان باید می‌ماندند و در تثبیت دولت و در دست گرفتن اوضاع مملکت کمک می‌کردند. در ملاقات با تیمسار ربیعی فرمانده نیروی هوایی، از او پرسیدم که آیا طرحی برای کودتا وجود دارد یا نه؟ وی تأیید کرد که هیئتی تشکیل شده که کاملاً فعالیت می‌کند و اعضای هیئت را: حبیب‌اللهی، طوفانیان، خسروداد و خودش معرفی کرد. فرماندهان بایستی درک می‌کردند که ما با کودتا مخالفتی نداشتیم و اگر لازم می‌شد، می‌بایست کودتای نظامی صورت می‌گرفت. لذا نظر ما این بود که بختیار از ارتش، به عنوان عامل به دست گرفتن اوضاع استفاده کند. من در جلسه مشترک فرماندهان نظامی به آنها گفتم که باید یک طرح نوشته شده داشته باشید. باید طرح عملیات نظامی (روز موعود) را بریزید، باید برنامه‌ریزی را از پیش آغاز کنید و راهی را برای مقابله با جنگ روانی آیت‌الله بیابید. طوفانیان به من هشدار داد که حمایت لفظی بیش از حد امریکا از دولت بختیار، تأثیر منفی دارد و خمینی یک نفرت مسری از جهان غرب را اشاعه می‌دهد که امریکا در مرکز این هدف بود. سویلیان معتقد بود، هر نوع تلاشی برای تقویت بختیار اتلاف وقت است. سفیر به ارتش امید نداشت، نظری که من قبول نداشتم. در ملاقات با شاه، از دیدن قیافه خسته و فرسوده او یک خودرم. جای پای فشار و نگرانی، در همه صورت او دیده می‌شد. برخلاف همیشه که او را در لباس نظامی می‌دیدم، این بار یک کت و شلوار غیر نظامی و تیره پوشیده بود. در آن دیدار، از دستور رئیس‌جمهوری شروع کردم و بحث را به تشکیل گروه پنج‌نفری و آخرین تحولاتش کشاندم و طرح آغاز شد. را به تفصیل برای او شرح دادم. بسسبار علاقمند به نظر می‌رسید. قبول کرد به علت اینکه برنامه‌ریزی وجود نداشسته، این کار لازم بوده و طرح‌های آنها، تنها در زمینه مبارزه با تهدیدات خارج‌یوه بیان بود است. گفتم که احساس می‌کنند، به یک مرخصی نیاز دارد و خسته است. فکر می‌کرد که نبودش در ایران، اوضاع را تثبیت می‌کند. گفتم که می‌خواهد در مصر توقف کند، تا با انورسادات دوست خویش دیدار نماید. بعد که مراکش با اسپانیا برود و پس از سوخت‌گیری، به امریکا عزیمت نماید...»

■ **عملیات کورتاژ و مختصات آن**

همانگونه که اشارت رفت، امریکا و نماینده‌اعزامی‌اش هایزر، از دست زدن به کودتا برای تداوم حاکمیت پهلوی دوم دریغ نداشتند. آنان برای این اقدام به تهیه طرحی جامع دست زدند که بعدها از دفتر سپهد امینی افشار به دست آمد. در این عملیات که «کورتاژ» نامیده شده بود، سران انقلاب ریوه، مراکز نیروی هوایی بمباران و مردمی که مقاومت می‌کردند، کشتار می‌شدند!سیدهاشم منبری پژوهشگر تاریخ

معاصر ایران، در این باره می‌نویسد:

«در روزهای پایانی حکومت پهلوی، شواهدی از وجود یک کودتای احتمالی از طرف ارتش احساس می‌شد. بدین سبب است که امام خمینی، هم دولت بختیار کرده بود و منتظر دادند که بی‌درنگ عازم ایران شود و مراتب نگرانی و اطمینان رئیس‌جمهور را، به رهبران نظامی حاضر در تهران انتقال دهد. قرار بود آنها را ترغیب کند که منسجم‌مانند و تنگاتنگ هم کار کنند و کشور را ترک نکنند. (همزمان با ورود هایزر، از تشدید غلامعلی اوسیی فرماندار نظامی تهران و از تشدید از هاری نخست‌وزیر صنعتی، به پنهان‌بیماری و جداگانه از کشور خارج شدند). مأموریت پیش‌نهادی هایزر، شدیداً مورد مخالفت مافوق بلافلسل یعنی ژنرال الکساندر هیگ فرمانده عالی نیروهای ناتو و سفیر سویلیان قرار گرفت. هایزر نیز به همین اندازه، دلواپس تحقق‌پذیری مأموریتش بود. او بعدها نوشت: نمی‌فهمید چه چیزی می‌توانست به دست آورد... به علاوه در واشینگتن، بر سر هدف دقیق سفر ژنرال به ایران و معنا و مفهوم دستورات داده شده به او، اختلاف‌نظر وجود داشت. کارتر دستورات را به عنوان آخرین حربه مهر تأییدی بر کودتای دید. اما برژنفسکی مأموریت هایزر و دستورات همراهش را چراغ سبزی برای هایزر این بود که در صورت لزوم اساس استیلائی نظامی را پی‌ریزی کند و در این حین، رهبری مورد نیاز را ایجاد نماید... در این زمان برژنفسکی بای‌میلی به این نتیجه رسیده بود که یک دولت نظامی و بدون شاه، تنها چاره قابل طرح بوده است...»

■ **جای پای فشار و نگرانی، در همه صورت شاه دیده می‌شد**

پهترین رایوی مأموریت هایزر، خاطرات و گفت‌وشنودهای خود اوست. وی می‌تواند نکاتی را نگفته، با موارعی را عمداً مغفول نهاده باشد، اما در مجموعه گفته‌های او، نکات فراوانی برای یافتن و سنخ‌گرفتن وجود دارد. آنچه در ادامه می‌خوانید، روایتی است که وی از علل و اهداف



روبرت داج هایزر در گفت‌وگو با همکارانش

جوان

عدم امکان کودتا واقف شد، چه اینکه پیش از انجام آن تهران را ترک گفت! سرهنگ کیخسرو نصرتی رئیس وقت پلیس تهران، در روز دوم اسفند ماه ۵۷ و در مصاحبه با روزنامه اطلاعات، شکست کودتا را به ترتیب پی‌آمده روایت کرده است:

«دستور جیمی آن بود که پس از اعلام حکومت نظامی در ساعت چهار ونیم بعدازظهر روز شنبه ۲۱ بهمن ماه، نیروهای پلیس اقدام به سنگرگیری کنند. از دستورات و فرآین اشکار بود که کودتایی در شرف تکوین است و این کودتا قرار بود، در نیمه‌های شب ۲۲ بهمن انجام گیرد. دستور جیمی به پلیس تهران آن بود که نیروهای پلیس و ارتش هر جنبنده‌ای را که در روز یکشنبه ۲۲ بهمن در خیابان‌ها مشاهده کردند، به گلوله ببندند! سرلشکر محمدجواد مولوی رئیس پلیس تهران، این موضوع را با من در میان گذاشت و اظهار نگرانی کرد. زیرا وی از مدت‌ها قبل، از حکومت شاه روی گردان شده بود و اعلامیه‌هایی را که از طرف نیروهای مخالف شاه منتشر می‌شد، به دقت مطالعه می‌کرد. من که از دو سال قبل در شهرباتی کل کشور، مخفیانه به نفع نهضت ملی ایران فعالیت می‌کردم، درصدد بودم تا در زمان مقتضی به نفع مردم وارد عمل شوم. دستور آن روز جیمی مرا تکان داد و دیگر تأمل را جایز ندانستم و با توافق سرلشکر مولوی، فرماندهی عملیات را که قرار بود به وسیله کلانتری‌های ۱۳، ۱۶ و ۱۷ انجام شود، به عهده گرفتم. دستور رحیمی ساختمان‌های مرتفع سنگرگیری نمایند و با اعلام بعدی و رسیدن نیروهای نظامی، وارد عملیات شوند. هدف از انجام عملیات این بود که اولاً این مواضع را از سنگرگیری احتمالی چریک‌ها حفظ کنیم و ثانیاً از همانجا، مردم را در خیابان‌ها به گلوله بندیم. ظاهراً قرار بود که واحدهای زرهی ارتش نیز، از یادگان‌های خود خارج شوند و پس از درهم شکستن مقاومت مردم، مواضع حساس را اشغال کنند. اما در روز شنبه ۲۱ بهمن ماه، پس از اعلام حکومت نظامی در ساعت چهار ونیم بعد از ظهر، مردم به خانه‌های خود نرفتند و تلفن کلانتری‌ها مرتباً زنگ می‌زد و از من کسب تکلیف می‌کردند که در مقابل جمعیت به چه عملی باید دست بزنند؟ موقعیت خوبی بود. به تمام روسای که تلفن کردند، گفتم: اوضاع شهر وخیم است و پلیس را یارای مقابله با مردم نیست و برای آنکه کشته نشوید، بهتر است که کلانتری‌ها را تخلیه کنید. اغلب کلانتری‌ها، مطابق دستور ما رفتار کردند و پس از اولین برخورد با جمعیت ساختمان‌ها را تخلیه کردند و مردم توانستند این اماکن را تسخیر و به سلاح‌ها دسترسی پیدا کنند. به این ترتیب، کودتاجپان با مشکل بزگی رویه‌رو شدند. در آن شب، تهران صحنه نبرد شده بود!اسر بازان فرمانداری نظامی، از مقابل مردم می‌گریختند و شهر به تصرف نیروهای مسلح مردمی درآمده بود. پس از تخلیه کلانتری‌ها درنگ را ارتش‌ها نداشتند، به طرف دانشکده پلیس حرکت کرد، تا با حیله‌های این محل را – که واحدهای ارتشی در ارتفاعات آن سنگنربندی کرده بودند– تسلیم مردم نماید. ساعت پنج صبح با افراد تحت اختیار خود، به دانشکده پلیس رسیدیم و بلافاصله دستور دادم که برچم سفید صلح را بر فراز ساختمان بالا بزنند. یاسانی‌امورا این کار شد و به محض آن که برچم را آویخت، مورد اصابت گلوله واحدهای ارتش قرار گرفت و از طبقه چهارم به پایین سرنگون شد!چون بیوم زد و خورد با نیروهای ارتشی می‌رفت و همه ما در مقابل آنان قلیل بود، با زحمت زیاد خود را از مقابل نیروهای ارتشی کنار کشیده و سلاح‌های سنگین را در دانشکده گذارده و آن محل را ترک کردیم و از آن پس متواری شدیم...»

■ **کلام آخر**

شکست کودتای هایزر در واپسین ساعات حکومت رژیم پهلوی، به سه مثابه نصادی برای شکست کودتاهای بعدی، تا دهه‌های متوالی بود. چه اینکه پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز، کودتاهایی از سوی کارفرمایان ژنرال به دیگر عناصر و جرنایات سفارش داده شد که همه آنها به سنگ خورد! گو اینکه در این سرزمین و برای مدت‌های مدید، کودتا اثر نخواهد کرد، چراکه مردم در صحنه هستند و تا هنگامی که باشند، در بر همین پاشنه خواهد چرخید. دقت مطالعات و تدوین تاریخ ایران در تحلیلی، علت بی‌فرجامی کودتای هایزر را، این چنین یاز می‌گوید:

«فکته قابل توجه، نحوه تعامل بدنه ارتش با حرکت انقلاب اسلامی است. اگرچه فرماندهان ارشد ارتش در هماهنگی با هایزر در اندیشه خونریزی و کشتار مردم بودند، اما مسلماً در بدنه ارتش حرکت معکوسی وجود داشت که هر روز بر شدت و گستره آن افزوده می‌شد. اشاراتی که هایزر در خاطرات خود به نحوه رفتار همافران با مستشاران نظامی آمریکا در پایگاه هوایی اصفهان می‌کند، گوشه‌ای از این واقعیت را به نمایش می‌گذارد: پیام دیگر، حکایت از بروز مشکلات و حوادث بیش‌تر در پایگاه خاتمی می‌کرد. وقتی که افراد ما پایگاه را ترک می‌کردند، همافران آنها را بازرسی کرده بودند تا مبدا وسیله یا قطعه‌ای همراه خود ببرند... وجود این روحیه در بین قشردی از نیروهای ارتش که عمدتاً دوره‌های آموزشی خود را در امریکا گذرانده و از حقوق و مزایای بهتری نسبت به دیگر نیروهای ارتشی برخوردار بودند، حاکی از عمق نفوذ تفکر، اندیشه و انگیزه‌های انقلابی به درون بدنه ارتش در آن هنگام است... به طور کلی خاطرات هایزر می‌تواند، گوشه‌هایی از عظمت انقلاب اسلامی را به ویژه برای نسلی‌هایی که خود از نزدیک شاهد این واقعه بزرگ نبوده‌اند، به تصویر کشد. زیرا نشان می‌دهد امریکارها آنچه در توان داشت، برای سد کردن راه انقلاب به کار گرفت، اما در نهایت شکست خورد...»